

## فهرست مطالب کتاب خفی علائی (قسمت ششم)

۱۳۹	بخش دوم / از کتاب " خفی علائی "
۱۴۰	مقاله اول / در وصیتهائی که طیب را گوش بدان باید داشت
۱۴۲	توضیحات:
۱۴۵	مقاله دوم / در علاج بیماریهای اندامها سرتاپای
۱۴۵	باب نخستین / در بیماریهای " سر " و " دماغ " و غیر
۱۴۵	سرسام گرم
۱۴۶	سرسام خونی
۱۴۶	سرسام سرد
۱۴۷	مالیخولیا
۱۴۹	سبات
۱۴۹	فراموش کاری (Amnesia)
۱۵۰	سکته (Apoplexy)
۱۵۱	صرع (Epilepsy)
۱۵۲	فالج (Hemiplegy)
۱۵۳	خدر (Torpidness) (۹۶)
۱۵۳	لقوه (Facial Palsy)
۱۵۴	سرگشتن (۱۰۰)
۱۵۵	کابوس (Nightmare)
۱۵۵	تشنج (Convulsion)
۱۵۵	کزاز (Tetanus)
۱۵۶	خدر (۱۰۶)
۱۵۶	رعشه
۱۵۶	صداع و شقیقه گرم (شقیقه درد نیمه سر Hemicrany)
۱۵۶	صداع و شقیقه سرد
۱۵۶	توضیحات:

## بخش دوم / از کتاب " خفی علائی "

این بخش، مشتمل است بر هفت مقاله و اندر هر مقالتی و هر بابی نکته ای که از آن باب مقصود آن نکته باشد و در بیشترین کتب اگر بجویند نیابند. و غرض اهل علم و تحصیل از مطالعه کتب این نکتهها باشد، هر یکی مقتضی شرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمد، چنانکه مقصود و مفهوم گردد و چیزی پوشیده نماند انشاءالله تعالی.

مقاله نخستین / اندر وصیتها است که طبیب را گوش بدان باید داشت

مقاله دوم / اندر اشارت کردن به علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای و آن هیجده باب است:

- الف) در بیماریهای سر و دماغ.
- ب) در بیماریهای چشم.
- ج) در بیماریهای گوش.
- د) در بیماریهای بینی.
- ه) در بیماریهای دهان و دندان و زبان و حلق و حنجره.
- و) در زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس.
- ز) در بیماریهای دل.
- ح) در بیماریهای معده.
- ط) در انواع اسهال.
- ی) در انواع قولنج.
- یا) در بیماریهای مقعد.
- یب) در بیماریهای جگر.
- یج) در بیماریهای سپرز.
- ید) در انواع یرقان.
- یذ) در انواع استسقاء.
- یو) در بیماریهای گرده و مئانه و خصیه و ذکر.
- یز) در بیماریهای زنان.
- یح) در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داءالفیل.

مقاله سوم / در تبهای حصبه و آبله [سرخک و آبله] و مانند آن.

مقاله چهارم / در آماسها و ریشهها و جراحتهها.

مقاله پنجم / در علاج شکستن استخوان ها و کوفتگی و بیرون آمدن بندها از جای خویش.

مقاله ششم / در زینت و پاک داشتن ظاهر تن.

مقاله هفتم / در علاج زهرها. و اینجا کتاب ختم شود انشاءالله

این هفت مقاله از بخش دوم کتاب یک دوره بیماریهای داخلی و جراحی و بهداشت تن خلاصه آنکه یک دوره بیماری شناسی و بهداشت است.

### مقاله اول / در وصیتهائی که طیب را گوش بدان باید داشت

طیب را که به نزدیک بیمار آید، پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردمی بجای آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدنیها نگاه داشته باشد (۱). نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند، بدان طریق که در بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمد، پس احوال آنروز و روز گذشته بپرسد و بداند که تا قوت بیمار امروز همچون قوت دیروز هست یا کمترست یا بیشتر، و روز دیگر احوال بپرسد، اگر سه روز یکسان باشد، حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است، و اگر هرروزی فزاید، بگوید هنوز در تزاید است، و اگر روزبروز می کاهد، بگوید که بیماری در انحطاط است و بپایان رسیده است، تدبیرها در خور آن کند، چنانکه اندر بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمد.

و بپاید پرسید تا هیچ عضوی المی می یابد؟ اگر معلوم گردد که المی می یابد، بپاید دانست که معظم بیماری (قسمت عمده بیماری) اندر آن عضو است. و اندر آغاز "تب"، ماده بر آن عضو ریخته آن عضو را قوت باید داد بضماد (مرهم) Unguent, Ointment یا "نطولی" (۲) موافق.

صفت ضماد و نطول - بگیرند: عدس مقشر و نارپوست و سماق (=Sumac) و گلنار (۳) و گل سرخ و برگ مورد (مورد Myrthe) از هر یکی راستاراست ببزند در آب و "خرقه" بدان تر کنند و بدان عضو می نهند و ثقل [در نسخه "کا": ثقل] آن ضماد کنند.

و احوال خواب نیز می باید پرسید، تا بداند که دماغ به سلامت است یا نه، و اگر خواب نمی یابد، بر خلاف این باشد. و از شهوت طعام بپرسد، اگر شهوت بر جای بود، بداند که اعضای غذا به سلامت است، اومیدواری

زیادت گردد و اگر نه، نه. و جایگاه خواب در خور حال بیماری باید ساخت. و شربت و دارو و غذا و خدمتکار اختیار کند، چنانکه باید. و اندر بیماریهای گرم، خانه خنک ترتیب باید کرد و بیمار را به جامه پوشیده دارد، تا راحت هوا و خنکی بدل او میرسد (۴) و تن او سرد نشود و حرارت به اندرون باز نگردد.

و اگر کودک بیمار باشد یا یکی از اهل تنعم (۵) و چیزی آرزو کند، متابعت آرزو باید کرد و از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک اندک داد.

و ببايد دانست که حال قوت اندر بیماری همچون حال توشه است اندرسفر، همچنانکه مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد، تا سفر بدان تمام کند، طیب باید که عنایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار تا بیماری بدان به پایان رسد. و بدین سبب گاه گاه طیب را بدان حاجت آید، که بیمار را چیزی دهد (۶) که داند که بیماری زیادت شود، اما سبب زیادتی قوت شود. و این چنان باشد که در "تب محرقه" بیمار را غشی افتد، طیب اندر آن حال، حرارت "تب" ننگرد، نان را به شراب تر کند و بوی دهد، تا قوت باز آید، و همچنین اندر "قولنج سرد"، و هرگه که درد سخت شود، طیب دارو بیخبر (۷) کننده دهد، تا بیمار از آن درد بیخبر شود، بدان طریق عارضه قوی را زایل کند. پس به علاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد و به استفراغ، حاجت آید، هیچ توقف نباید کرد، و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست (۸) به غذا قوت باید داد پس استفراغ کردن، و آنجا که به استفراغی تمام حاجت آید، بیکبار بر طبیعت الحاح (اصرار) نباید کرد بلکه بتفاریق استفراغ باید کرد، و اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن نتوان بود که قوت چندان پای دارد، که ماده پخته شود، زود استفراغ باید کرد و علاج قوی باید کرد، و اگر خطرناک نباشد، علاج قوی تاخیر باید کرد، و تا نضح پدید آید، پس علاج قوی کند.

و اندر بیماریهای کهن، هر چند روزی، فترتی باید افکند، تا هم قوت نگاه داشته باشد و هم بیمار و علاج آسایش باید و طبیعت از پس فترت، علاج را قابل تر می شود و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز، به سبب مداومت (۹) بر علاج، طبیعت با دارو خو کرده شود، منفعت پدید نیاید. و هر چند روزی شربت‌ها اگرچه همه از یک نوع باشد، یکی به دیگر بدل می باید کرد، تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود.

و هرگاه که طیب اندر علاج، یک طریق می سپرد و هیچ اثر نمی بیند، به ضد آن باز باید گشت، و اگر به حقیقت داند که بر صواب آنست، که اگرچه اثر دیر ظاهر کند، از علاج بر نشاید گشت. و اگر در علاج خطائی افتد، اثر آن خطا ظاهر شود، از آن طریق زود بر باید گشت، پیش از آنکه اثر قوی تر ظاهر شود.

و اگر بیمار خفتی (سبکی) یابد بر خلاف قیاس بدان فریفته نباشد، و همچنین اگر بخلاف قیاس، عارضه پدید آید که سخت هایل (سخت ترسناک) باشد نباید ترسید، که عارض زود زایل شود، و بیمار قوی ترکیب و تن آبادانرا. استفراغ بیشتر باید کرد، و بیمار نازک و لاغر، علاج، بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر.

و اندر همه بیماریها، دلخوشی بیمار باید جست و با مراد ایشان بیاید ساخت و تدبیر قوت (۱۱) بیاید کرد، بهر چه ممکن گردد و از غم و دل، ناخوشی (۱۲) دور باید داشت و بعضی را به بشارتها و امیدها (۱۳) و بعضی را به

(۱۴) "زر" و "جواهر" و غیر آن و بعضی را به حضور دوست و مونس دلخوش باید کرد، تا شاد شود.

و اندر گرمای سخت و سرمای هیچ علاج قوی نباید کرد، و آنجا که به استفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز یابند که هر دو معنی را شاید به غنیمت باید داشت، چنانکه در "تب صفرا" (۱۵) آب آلود سیاه.

طیب تا تواند که علاج به غذا کند، بدارو مشغول نباید بود، و تا تواند که به داروی بسیط، یعنی نآمیخته علاج کند، داروی آمیخته نباید داد (۱۶). و طیب را داروی مجهول (داروی ناشناخته) که مجهولان (۱۷) و پیر زنان (۱۸) آزمایند و حکایت کنند، بکار نشاید داشت و بدان اعتماد نشاید کرد.

### توضیحات:

۱ - طیب در برابر بیمار باید از هر جهت پاک و منزه باشد، و این شرط اول است برای تمام اطباء که از دوران بقراط - طیب یونانی - تا به حال در جمیع قسم نامه ها، وصایا، آئین پزشکی، آداب پزشکی، ناموس طبابت، ناموس الطب، اخلاق پزشکی، علم الاخلاق پزشکی، پندها و اندرزه های طبی و امثال آن آمده است که حاجت به توضیح نیست. علم الاخلاق پزشکی (Deontologie meolicale فرانسوی) (Meolical Ethics انگلیسی) •



Hippocrates  
National Library of Medicine

بقراط حکیم

۲ - نطول: آبی که در داروها جوشانیده باشند و بر روی عضوی ریزند.  
• نطول ضماد گرم (فرهنگ سید مصطفی طباطبائی Comperess)

۳ - گلنار: یک نوع درخت اناری که جز همان گل ثمری ندارد و هر گل سرخ بزرگ صد پر (ناظم الاطباء) • گلنار:

گل انار Pomegranate Purple = (آریانپور) •



**گل انار - Pomegranate Purple**

- ۴ - در بعضی نسخه ها، " برسر " آمده است.
- ۵ - سایر نسخه ها، جمله " یاقوت ضعیف باشد " را اضافه دارند.
- ۶ - در مج (۱)، " چیزی ندهد " آمده است.
- ۷ - در سایر نسخه ها، " خدر کننده " آمده است.
- ۸ - در " کا "، " نخست انتعاش قوت را تدبیر باید کرد " آمده است.
- ۹ - در " مر "، " مدافعه " آمده است.
- ۱۰ - آبادان: سالم، در نسخه های دیگر، " آبادان " آمده است.
- ۱۱ - در " مر "، " قوت دل " آمده است.

۱۲ - در مج ۱)، " دلخوشی بیمار باید جست" و در " کا" ، " از اندوه و ناخوشدلی" آمده است.  
۱۳ - در " مر" ، " ومواعید" آمده است.

۱۴ - نسخه " مر" ، عبارت " به لباسها" را اضافه دارد.

۱۵ - در سایر نسخه ها، " صفراوی" آمده است.

۱۶ - عین همین مطلب در گفته های " رازی" و " ابن سینا" آمده که حتی الامکان تا ممکن است درمان با غذا به عمل آید و اگر ممکن نشد بداروی مفرد (بسیط) و یا داروهای مرکب.

۱۷ - افراد ناشناخته (غیر طیب یا طیب گمنام) \*

۱۸ - این مطلب که " پیر زنان" را در امر درمان دخالت نباید داد، در نوشته های " رازی" آمده است (رجوع شود به ترجمه قصص و حکایات المرض، تالیف رازی، از انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴۰).

## مقاله دوم / در علاج بیماریهای اندامها سر تپای

### باب نخستین / در بیماریهای " سر " و " دماغ " و غیر

#### سرسام گرم

"سرسام" دو نوعست، یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد، دوم آنکه صفرا با خون آمیخته بود و غلبه خون را باشد.

اما آنچه ماده آن صفرای خالص بود آنرا بلغت یونانی "قرانیطس" (Encephalitis, phrenitis) گویند و به پارسی "سرسام" گویند. و "سرسام" بلغت متقدمان، آماسی است یعنی "سراماس" • و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر غشای دماغ یا اندر هر دو پدید آید، لکن "قرانیطس" در غشای دماغ باشد. و ترجمه "قرانیطس" هذیانست و سبب این علت، بسیاری صفرا باشد، اندر تن، و بسیاری بخار که به دماغ برآید.

#### علامتهای آن:

تب گرم و دردسر و بیخوابی و هذیان گفتن و اختلاط (۱) عقل و تشنگی و خشکی (۲) دهان و تلخی و درشتی زبان.

#### علاج آن

سندل سفید و اندکی کافور بگلاب سوده و سرکه برچکانند و می بویانند، و خرقة کتان (پارچه کتانی) بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ) گیجگاه (Temporal او می نهند، و پای را به آب گرم و طبیخ بنفشه و بابونه می مالند و می شویند، و طبع را به حقنه نرم یا به شیاف که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشند، فرود آرند.

#### صفت حقنه

بنفشه ده درمستنگ، نیلوفر سه درم، عناب (Jujube) بیست عدد، سپستان چهل عدد، بابونه ده درم، همه را در یک من آب بپزند، تا دو"بهر" (۳) برود، و پالایند و هفت درم روغن گل یاروغن بنفشه و یک وقیه شکر سرخ و [؟] اندر پنجاه مثقال از این مطبوخ کنند و حقنه کنند.

و اگر از حقنه و شیاف مانعی باشد، ماءالرماین (۴) و، شیرخشت (۵) دهند با طبیخ خرماى هندی (۶) و شیرخشت، و هر شب، دو درم اسبغول اندر جلاب و انار ترش میدهند، و هوای خانه، خوش باید، اندر تاریکی و روشنی معتدل، و دیوار خانه ساده باید، نقش و صورت و کتابت هیچ نباید (۷)، و نزدیک بیمار، برگ بید شسته و نیلوفر و میوه های خوش بوی و خنک باید، و شربت از بهر تسکین حرارت، آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب



ریواج و شراب حماض (۸) ترنج (۹) و شراب صندل و آب کدو را با آب غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده، و از جهت نرم داشتن طبع، شراب آلو و شراب خرماى هندی (۱۰) و شراب بنفشه و آب خریزه هندی و آب میوه ها، و اگر حرارت بی اندازه باشد، پس از آنکه استفراغ کرده بود، قرص کافور دهند، و هر روز (۱۱) که تب گساریده (۱۲) شود، پای از بن ران تا شتالنگ ببندند، چنانکه از رنج بستن اندکی آگاه شود و یک زمان اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کند و گشادن از شتالنگ و [ظ : و غذا: ] مزوره (۱۳).

از جهت نرم داشتن طبع، از میشو (۱۴) [در نسخه اساس کار خوانده نشد] و آلو سیاه و زرد آلو و خرماى هندی و از ماش مقشر و اسفناخ و کشک جو همه به شیر غمغز بادام و مسکه (۱۵) کند، و اندر ترشیهها برگ چغندر در افکند و در شکر چاشنی دهد، و از جهت باز گرفتن طبع، از نارذانک (۱۶) و آب سیب ترش و آب آبی ترش و آب غوره به شیر غمغز بادام بریان کرده و اندر هر مزوره ای دو درم تخم خشخاش کوفته در افکنند، صواب بود، و از جهت صفرا و خون، طفشیل (۱۷) از عدس مقشر و زیره باج (آش زیره) که عناب در وی پخته باشند (۱۸).

### سرسام خونی

این علت را بلغت یونانی "فلغمونی" (فلقمونیا) Phlegmon گویند.

### علامتهای آن

سرخی زبان و رگهای ممتلی و تب گرم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب، و باشد که زبان بگردد، و روشنائی نخواهد.

### علاج آن

فرق میان علاج این و علاج "قرانیطس" آنست که این علت را نخست فصدیا حجامت کنند و دیگر علاجها بدان نزدیک بود، و نیز باشد که به حقه قویتر یا مسهلی قویتر حاجت آید، نخست حقه کند نیز یا شیافی تیزنهادن، پس "قی" کردن.

### سرسام سرد

این علت را "لیثرغس" گویند او و ماده آن بخاری باشد که از بلغم به دماغ بر آید و سبب آن بسیار خوردن طعامهای سرد و تر باشد، چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و خام و میوه های تر (۱۹) و مستی متواتر.

### علامتهای آن:

غلبه خواب و فراموش کاری و صداع نرم و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ خام سفید و بسیاری آب دهان.

## علاج

نخست حقنه کند تیز یا شیافی تیز، پس قی کردن، پس ایاره فیکرا وشحم حنظل مرکب کرده، اندر مطبوخ ایتیمون دادن، پس هر بامداد گلنگبین (۲۰) با مصطکی و انیسون (بادیان رومی = Aniceplant > شلیمر) دادن، و مفاصل به روغن قسط و مانند آن مالیدن، و اگر "تب" آید، کشکاب دادن، و بودنه کوهی (۲۱) و زوفای (Hyssope) خشک و تخم کرفس و بادیان وسعترو مانند آن در وی پخته و اگر "تب" گرمتر باشد، بادیان تر و برگ کرفس و قدری نخود درو بپزند.

## صفت حقنه تیز:

بگیرند: شحم حنظل و ایتیمون از هر یک، یک مشت، بسفایج (۲۲) نیم کوفته دو مشت، بودنه کوهی یک مشت، بپزند، چنانکه رسمست و بیالایند، و دو "درم" بوره اندرده "درم آب کامه حل کنند و ده "درم" روغن زیت و ده "درم" فانید (قند) برافکنند و بکار دارند.

و شیاف یا از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم حنظل و بوره ونمک و فانید سرشته بنهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشد، بخارسرکه و فوزنه و حاشا (۲۳) در وی [؟] پخته [؟] به بینی او میرسانند، و به داروهای لطیف کننده، غرغره فرمایند، و بلبل (فلفل) و جندیبستر موبویانند و یا (۲۴) "عطسه" آورند.

و در هیچ وقت نگذارند که در خواب عرق (۲۵) شود (۲۶) و سجزنیا (۲۷) و مانند آن میدهند، و اگر دراز گردد دو دانگ جندیبستر با انگبین سرشته بدهند، و ضمادی از جندیبستر و سعترو و بودنه کوهی و حاشا به سرکه عنصل سرشته بر سر او نهند، و نطولی از بابونه و بودنه و نام و حاشا و مرزنگوش (۲۸) و شبت بکار دارند، و موی سر مردم سوخته و باسرکه سرشته بر سر و پیشانی مالیدن سود دارد.

## مالیخولیا

علتی سوداوی است و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است، روشن است و "سودا" خلطی تیره و تاریکست. هرگاه که بخار سودا به دماغ رسد، مزاج دماغ بگردد و آن بخار با روح نفسانی بیامیزد و روح، تاریک و تیره شود از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نبود که از تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد نباشد، که از روشنائی، به سبب (۲۹) آنکه در تاریکی نیک و بدو دوست و دشمن را نتواند دید و نتواند شناخت. و بدین سبب، مردم، همیشه از تاریکی ترسد، پس کسی را که تاریکی اندرون دماغ باشد، ترسان تر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون بتوان (۳۰) گریخت و از تاریکی اندرون و از دماغ خویش نتوان گریخت.

خداوند این علت، پیوسته کوفته و تنگ دل و ترسان و بدگمان باشد و از بهر آنکه سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و چیزهای خشک و غلیظ هر نقشی (۳۱) که بگیرد، نیک (۳۲) نگاه دارد (۳۳) و فعل سردی و خشکی به تنفس است، خداوند این علت پیوسته کوفته خاطر و تنگ دل باشد.

و این علت به مشارکت معده است و "سپرز" (۳۴). و هرگاه که علت به مشارکت معده بود، خداوند علت

از "قی" کردن راحت یابد و آنرا "مالیخولیا مراقی" (۳۵) گویند. و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از "سپرز" به معده بر آید، و در هضم معده تقصیری باشد و به سبب آن تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ شود و بر طعام مشتمل (۳۶) نتوان گشت، "قوت دافعه" (Expulsive Force) بدان سبب، کارخویش تمام نتواند کرد، بیشتری از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود و بخاران به دماغ بر آید.

### علامتها

خداوند این علت، بسیار موی و ستبر موی باشد و لون او سبزگونه باشد، و باشد که سخت سرخ یا اسمر (گندم گون) و "کتف" او قویتر از اندامها باشد از بهر آنکه اندر تن او بادها بسیار تولد کند، و بادقوت سوی بالا کند، و حرکت‌های چشم ایشان پیوسته باشد، چنانکه پلک چشم پیوسته بر هم میزنند و سخن به شتاب و نامین گویند، و دل و جگر او گرم باشد، و بدان سبب، سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند، و دماغ او تر باشد، و بدان سبب، زبون و پذیرنده بخارها باشد، و اندر احشای او بادها و قراقر (صدای قرقر > Borborygmus آریانپور) بسیارافتد، و بدان سبب شیق (۳۷) او غالب شود، و بعضی را به سبب تقصیر هضم، آب از دهان میرود.

### علاج (۳۸)

اندرین علت، استفراغها بسیار باید کرد، و پیش از شربت استفراغ، شربت‌ها و غذاهای لطیف و خنک باید داد و گرمابه و آب زن بکار بایدداشت. و اگر علت، دماغی باشد، یعنی اگر مبداء علت از دماغ باشد، رگ صافن بگشاید، تا ماده از دماغ فرود آید. و اگر مراقی باشد، رگ باسلیق باید زد یا اسلیم. و اگر معده ضعیف باشد، اندر فصد توقف باید کرد، و آنرا که فصد کنند، اگر خون، سیاه باشد، چندانکه حاجت باشد، بیرون کنند، و اگر سیاه نباشد، نشان آن بود که ماده هنوز از دماغ بیرون نیامده است و در دماغ است، و اندر همه تن پراکنده نیست، رگ پیشانی زدن صواب تر باشد.

و داروی مسهل، نخست از ایاره (۳۹) فیکرا دهند، و غاریقون (۴۰) و افتیمون و شحم حنظل با وی یار کرده، پس مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون (۴۱) و ایارج لوغادیا (نوعی معجون > کتاب پنجم قانون)، و هر روزیا هر سه روز معجون نجاج اندر مطبوخ افستن (۴۲) میدهند، و نیز بگیرند: غاریقون نیم درم یا بیشتر، نمک نفتی (نمک نطن نوعی نمک) نیم درم، فانید پنج درم، بکوبند و بسرشند، و افتیمون کوفته با میویزدانه بیرون کرده بسرشند و هر بامداد مقدار پنج درم بدهند، و افتیمون کوفته پنج درم با سکنگین سرشته سود دارد، و دل را به شراب لسان الثور) گل گاوزبان (Borage) و مفرح قوت دهند و اگر مزاج سرد بود دواء المشک و مثرودیطوس و تریاق بزر دهند.

### صفت مفرح

بگیرند: بادرنجبو و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و قرفه (۴۳) و جوزبویا و قاقله (۴۴) و نارمشک (۴۵) و بهمن سرخ (۴۶) و سفید و درونج (۴۷) و زرنباد و زعفران و تخم باد روح (۴۸) و تخم فلنجمشک (۴۹) از هر یکی دو درم، مشک تبتی دانگی و تسوهی (۵۰)، هلیله کابلی Myrobolans - < (Chebule - شلیمر) چهل

درم، شیرآمله (۵۱) شصت درم، هلیله و آمله در مقدار دو من آب ببزند، تا با نیمه باز آید و بپالایند و انگبین برافکنند و به قوام آرند و داروها بدان بسرشدند، شربتی دو درم.

اگر ماده صفرائی بود، آب زن به آب فاتر بکار دارد و استفراغ به ماءالجبن (آب پنیر و شیر بریده) باید کرد و ماءالجبن، به سکنجبین افتمونی باید ساخت، و اندر میانه روزها، ایارج فیکرا (۵۲) سود دارد. بگیرند: اطریفل چهار درم، افتمون دو درم، ایارج فیکرا یک درم، همه بسرشدند و بدهند، و اگر معده ضعیف بود، گلشکر با عود یا مصطکی دهند، و علاج " دیوانگی " هم از این نوع است.

و کم خوابی را روغن (۵۳) کدو و روغن بنفشه باشیر دختران آمیخته، بر سرنهند، و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب (تاجریزی > Felouwott شلیمر) و برگ بید و کوک و خشخاش و بابونه و کشک جو و تراشه کدوی تر بر سر می نهند، و شراب خشخاش دهند، نافع باشد.

## سبات

این علتی است که بیمار همچون خفته باشد.

## علامتهای آن

خفته اگر بیدار شود و زود بیدار شود، سبب آن بخارهای گرم و تر بود. و اگر دیر بیدار شود، سبب آن رطوبتها تب غلیظ باشد اندر مقدمه دماغ (قسمت قدامی مغز) \*

## علاج آن

اگر زود بیدار می شود، ایارج فیکرا و اطریفل گشنیزی دهند، و اطراف ببندند و می مالند، و طبیخ بابونه می بویند(۵۴)، و سرکه و روغن گل می بوینند. و اگر دیر بیدار شود، به حقه تیز، زودتر استفراغ کند، پس ایاره فیکرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک (۵۵) ترکیب کنند و بر سیل شبیاره (۵۶) میدهند، و بامداد مطبوخ افتمون و با معجون نجاح دهند، و هر بامداد به سرکه اسقیل (پیاز دشتی) غرغره فرمایند، و لعوق (۵۷) اسقیل میدهند، و نطولی از بابونه واکلیل الملک (۵۸) و سداب و مرزنگوش و نعنای و ستر و برگ مورد بر سر می چکانند، و فرفیون و جندیبستر، به روغن سداب سود دارد، چون بر صدغ و بیش (۵۹) سر اومی نهند.

## فراموش کاری (Amnesia)

## علاج آن

علاج فراموش کاری به علاج سبات نزدیک باشد. غرغره به میویزج (۶۰) و خردل و عاقرقرا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین (۶۱) سرشته سود دارد، و ترنج (۶۲) پرورده و معجون لبان بکار داشتن، سود دارد.

## معجون لبان

بگیرند: کندر و وج (۶۳) و سعد و داربلبل (دارفلفل فلفل دراز) و زنجبیل از هر یک، دو جزو، و روغن گاو دوازده جزو و انگبین سی جزو، و داروها کوفته و بیخته کنند و به انگبین بسرشند و در "خنبره" (۶۴) کنند، و چهل روز، در میان جو پنهان کنند، پس بکار دارند، شربتی دو درم.

## سکته (Apoplexy)

این علتی است که ناگاه افتد و بیکبار، راه بر آمدن قوت روح حیوانی از دل به "سر" و "دماغ" و راه فرود آمدن قوت نفسانی از همه دماغ، به همه اندامها بسته شود، تا همه اندامها کاره آید و حاستهای باطل شود و جز حرکت دم زدن، هیچ حرکتی دیگر نماند. و سبب آن خلطی غلیظ باشد و لزج که اندر تجویفها (جوفها و سوراخها) و منفذهای دماغ باز ماند. و بسیار باشد که سبب سکته، غلبه خون باشد، چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفهای دماغ پر شود و شریانها به سبب پری (۶۵)، حرکت نتواند کردن، سکته فرو گیرد. و بعضی از طبیبان این نوع را "خناق قلبی" گویند.

## علامتها

گرانی سرودارو و طنین و دوی (۶۶) و کسلانی اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج (پریدن > Subsultus شلیمر) همه اندامها و بر هم ساییدن دندانها در خواب و امتلای رگهای گردن و سرد شدن دست و پای، این همه، مقدمات "سکته" باشد و "کفک" (۶۷) اندر "سکته" نشان زیاده شدن و صعبی علت و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سهلی علت، آسانی دم زدن باشد، لکن اگر دم زدن بی نظام باشد، نشان صعبی علت باشد. و آنجا که شبیهت (۶۸) افتد که "سکته" گرفته است یا مرده، پلک چشم باز کنند، اگر مرده باشند، "حدقه" ناپیدا باشد و اگر "سکته" بود، حدقه بر جای باشد.

## علاج آن

نخست پر مرغ چرب کنند به روغن سوسن یا روغنی دیگر و به ایارج فبقرا آلوده کنند و به حلق او فرو کنند، باشد که "قی" او فتد، پس حقه تیز بکار دارند، و مهره های پشت، به روغن فریون گرم کرده بمالند و تریاقی بزرگ با مثرودیطوس یا سنجرنیا یا انقردیا (۶۹) با یک مثقال حلتیت (۷۰) یا جندبیدستر یا سکببج اندر ماءالعسل حل کنند و به حلق او فرو ریزند، و موی سر او بسترند، و خردل و جندبیدستر با سرکه گرم کرده بسایند و بر سر طلی کنند، و سداب و مشک و جندبیدستر می بویانند، و زهره کلنگ (۷۱) با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند، و قرنفل و بسباسه (۷۲) و خیربوا (هل کوچک و قافله صغار) و گوزبوا (۷۳) و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرفه [ظ: خرفه] کنند و بر سر او نهند، و نمک سوده و گرم کرده بر نهاده سود دارد، از پس استفراغها، گرمابه خشک و اندر آب گوگرد نشانندن سود دارد، و هرگه که سکته گشاده شود، بیست و چهار روز همین علاج کنند و طعام از نخوداب و شوربا به گوشت گنجشگ و کبوتر بچه دهند و با سعت و دارچینی، و هر بامداد ماءالاصول (۷۴) دهند، به روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ، و هر هفته ایارج فبقرا دهند (۷۵) و افیتیمون و غاریقون.

## صرع (Epilepsy)

این علتی است که اندامها، برهيات خویش نماند و افعال اندامهای حس و حرکت بی نظام شود و سبب این، سده ای باشد ناتمام اندر منفذهای جزو مقدم دماغ و بدان سبب " تشنج " پدید آید. و اگر " سده " تمام بودی، (۷۶) حس و حرکت باطل شدی، و اگر " سده " نبودی، حس و حرکت اندامها بی نظام (بی ترتیب) نشدی. و سبب " تشنج " آنست که دماغ از کیفیتی ناخوش و بخاری ناخوش که بدو رسد، گریز جوید و خویشتن بدان سبب فراهم کشد، همچنانک معده، طعامی را که ناپسندیده باشد، خواهد که خویشتن دفع کند، خویشتن را فراهم کند و " فواق " و " تهوع " و دماغ هرگه که کیفیتی ناخوش بدو رسد، خویشتن فراهم آرد (۷۷) اندر عصبها و عضلهای چشم و روی (۷۸) و دیگر اندامها حرکت مختلف پدید آید و اضطراب میکند و تشنج کند. و ازبهر این گفته اند که " صرع " مر دماغ را چون فواقست معده را.

چون معلوم شد که " صرع " تشنجی است که نخست اندر دماغ افتد و بدان ماند که " عطسه " صرع کوچک است و عطسه (۷۹) صرع بزرگ، ولکن دفع عطسه به سوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف. و دفع " صرع " به سبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت به همه جوانب باز دهد، تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش به دماغ نرسد و " صرع " نیفتد. و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی " صرع " لازم بودی و می بینیم که ناگاه پدیدمی آید و زود زایل میشود. از اینجا بدانیم که بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهرآنکه هر عارضه ای که بیکبار پدید آید و زود زایل شود، سبب آن، ثابت و متمکن (۸۰) نبود. پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه به دماغ میرسد و مدد آن زود گسسته میشود، و آن سبب، از عضوی دیگرست و از آن عضو، به دماغ میرسد، و بیشتر اندر معده باشد و اندر سر و اطراف آن. و بعضی را باشد که " صرع " بی تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب بی تشنج بگذرد.

## علامتهای آن

زبان مصروع، زرد باشد و رگهای زیر زبان او، سبز باشد، و از چیزها که موجب خشم باشد (۸۱)، خشم سخت گیرد، و از اعراض " مالیخولیا " و " نفخ " خالی نباشد.

## علاج آن

اولا مصروع، خویشتن را از سرما و گرما نگاه باید داشت و بر گذرباد و آب نشاید نشست، و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر نشستن نشاید، و از جایگاه بلند، فرو نگردیدن، و اسب تاختن و نظاره هر چه چشم راتیره (۸۲) کند، و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار، زیان دارد، و کرفس، " صرع " را بجناباند، و گوشت بز (۸۳) بسیار خوردن بیم باشد که صرع آرد، و بلبل و خردل و مانند آن زیان دارد، و خوگوست (۸۴) تدررو و دراج و تیهو و گنجشک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباها، بنخود (۸۵) و گشنیز و دارچینی، غیر از این، هر چه هست زیان دارد، و داروهای گرم، اندک اندک به تدریج باید دادن، و در حال صرع، اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند، چنانکه در علاج " سکتته " گفته آمدست، تا زود بهوش باز آید، و چندبیدستریا حلتیت در ماءالعسل بگذازند و به حلق او فرو ریزند، و هر دو شب یا هر شب، نیم مثقال ایاره فیکرا

بدهند (۸۶) و استفراغ بحب قوقویا (۸۷) و بحب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتمون کنند، و تعیرمزاج به تریاق اربعه (۸۸) و معجون سیسالیوس (۸۹) و مثرودیپوس ترکیب کنند، و اگر دو دانگ شحم حنظل با مثرودیپوس ترکیب کنند، صواب باشد، و شلیثا (۹۰) یا آب مرزنگوش در بینی چکانند. و اگر "صرع" به معده باشد، "قی" فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته میدهند و این ضماد بر معده می نهند (۹۱).

### صفت ضماد

بگیرند، گل سرخ و سنبل و مصطکی و قشور کندر کوفته و بیخته به شراب مشک بسرشند و بر معده نهند. و اگر بخار از اطراف بر می آید، بگیرند: بلبل و فریون و خردل و عسل بلاذر همه بسرشند و بر آن موضع نهند، تا ریش کند.

### معجون سیسالیوس

بگیرند: سیسالیوس و عاقرقرا و اسطوخودوس (Lavender --> شلیمر) از هریکی ده درمسنگ، غاریقون پنج درم، قردمانا (۹۲) و حلتیت و زراوند مدرج (مدور، گرد، غلطان) از هر یکی دو درم و نیم، همه را بکوبند و بپزند و به سنگبین که از آب بصل الفار (۹۳) و انگبین کرده باشند، بسرشند و هر بامداد یک درم یا یک مثقال بدهند.

## فالج (Hemiplegy)

این نام تازیست. در لغت عرب، فالج، حالی باشد که در یک نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیمه از نیمه دیگر جدا گردد، نام این علت از این معنی گرفته اند، بدین نام، سستی یک نیمه تن میخوانند.

### علامتهای آن

نبض، ضعیف و بطی و متفاوت باشد. دلیل (بول، شاش) اندر بیشترحالهها سفید باشد و سرخ نیز باشد و سبب آن سرخی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی کرده یا دری (۹۴) سخت یا آماسی. و هرگاه که عضو مفلوج (۹۵) به رنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد امیدوارتر بود. و هرگاه که به خلاف این باشد، نشان صعبی علت و ناپذیرفتن علاج بود.

### علاج آن

استفراغ کنند، و به اول ماءالاصول نرم دهند، و ایارج فیقرا هر هفته میدهند، و حب قوقویا با ایارج فیقرا ترکیب کرده، میدهند، و ازپس استفراغها، ماءالاصول قوی دهند، و قی فرمودن، سخت نافع باشد. و اگر فصل سال و عمر مزاج بیمار مساعد بود، فصد باید کردن و نخست یک شربت سنجرنیا یا مثرودیپوس بدهند و یک ساعت صبر کنند، پس فصد کنند، و غذانخودآب و گنجشک و مانند آن دهند.

## خدر (Torporidness) (۹۶)

یعنی خفتن دست و پای. علاج او همچون فالج بود نخست "قی" و "حقنه تیز" عمل فرمودن، پس ماءالاصول دهند. علاج فالج اولاً تا چهار روز برآید و تا هفت روز نگذرد، علاج قوی نشاید کردن و اگر علت سخت قوی باشد، چهارده روز، لکن اگر "حقنه تیز" کنند روا باشد، و ماءالاصول که سخت قوی نباشد، سکنگبین عنصلی با اندک زوفای خشک صواب باشد. و از پس چهارروز ایارج فبقرا دهند، و از پس یک هفته، غاریقون و شحم حنظل و نمک دهند، پس استفراغ قوی به حب فرفیون و حب شیطرچ (۹۷) و حب قوقویا با ایارج فبقرا مرکب باید کرد، و به طبیح افثیمون و استفراغ قوی به حب فرفیون تمام شود، ماءالاصول قوی باید داد. و غذا، نان با ماءالعسل و وطیخ گندم با انگبین، اگر قوت قوی باشد. و اگر ضعیف باشد، گنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن.

و "قی" کردن سخت سودمند باشد. و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد، آغاز علاج، به فصد باید کرد از بهر آنکه مرکب همه اخلاطخونست، و اگر ماده بلغمی باشد، نخست یک شربت سنجرنیا یا مترویطوس یا تریاق بزرگ (۹۸) یا انگردیا با یک مثقال سکنینج یا جاشیر یا حلتیت اندر ماءالعسل بدهند و پس از یک ساعت فصد کنند. و بعضی از اطباء فرموده اند که هر روز، یک مثقال ایارج فبقرا و نیم مثقال بلبل ترکیب کرده بی؟ عسل بیاید داد، تا در معده دیر بماند و اثر قوی تر باشد. و بعضی فرموده اند که ایارج و جندیبستر، نیمانیم، می باید داد، از درمسنگ تا پنج درم سنگ.

## لقوه (Facial Palsy)

این علتیست که اندر عضله های چشم و روی پدید آید و ابرو و پوست پیشانی و لب از هیات خویش بگردد و گوژ (کز، کج) شود.

### علامتها

خداوند این علت، آب از دهان، راست نتواند انداخت و باد راست نتواند دمید. و اگر سبب، لقوه و تشنج باشد، حاستهادرست باشد و پوست و عضله روی، ترنجیده بود. و اگر سبب، "استرخاء" باشد، حاستها با خلل باشد و پوست و عضله های روی نرم باشد و غشای کام فرو آویخته بود.

### علاج آن

احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد، علاج نکنند، اگر طبع، ممسک باشد (مزاج کار نکند) روز دوم به حقنه معتدل، طبع فرودآرد، و اگر بالقوه علامتهای "فالج" یا علامتهای "سکته" باشد، در حال، حقنه تیز ب "اسهال" قوی استفراغ کنند، و یک هفته چون گذشت و استفراغ قوی کرده نشد، جز به غرغره و عطسه، علاج نشاید کرد. و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فبقرا دهند، و از پس هفت روز به حقنه تیز استفراغ کند، یا حب قوقویا و ایارج فبقرا دهند، و گوشت روباه یا گوشت کفتار یا گوشت خرگور (گورخر) Zebra بپزند و بکوبند و برسر و گردن ضمام کنند، یا روغن زیت یا روغن پودنه و زوفای خشک و حاشاو سعترا اندر سرکه بپزند و



روی و مهره های گردن بدان بمالند، و خردل به سرکه سوده بر " صدغ" و " رخ" مالیدن سود دارد، و پیوسته گوزبوا دردهان دارند، و قرنفل می مالند و خایند، و زهره کلنگ با شیر زنان دربینی چکانند، و عصاره جغندر و عصاره مرزنگوش در چکانند، سود دارد(۹۹).

و در " لقه" یک هفته این تدبیر می باید کرد و هر روز همچنین بگیرند، زنجبیل و وج از هر یکی یک مثقال، خرد بکوبند و با دو مثقال عسل معجون کنند و سخرگاه میخورد و هر روز همچنین کند، و هر شب در زمان نماز خفتن، ده مثقال ماءالعسل میخورد، ماءالعسلی که در وی زعفران در کوبسته؟ نهاده باشد مقدار یک مثقال زعفران و هر روز یک طسوج جنیددستر و یک طسوج سیه دانه > Nigella - Seeds (آریانپور) خردبکوبند و در بینی میدمد، و غذا، نخودآب به مرغ پخته میخورد، و بگیرند: بوره سه درم، نوشادر یک درم، پوست بیخ کبر پنج درم، بکوبند و باسکنگبین بدان غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشایدچکانید.

### سرگشتن (۱۰۰)

به تازی " دوار" گویند و " سدر" نیز گویند. و این علتی است که مردم، چون بر پای خیزند، چشم ایشان تاریک شود و بیم باشد که بیفتندو جهان گرد او در میگردد. و سبب خاص تر بدین علت خلطی باشد اندرتجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منذهای دماغ بگردد. و بسیار باشد که خلط اندر " معده" باشد، یا اندر " رحم" یا اندر "گرده" و " مثانه" و به سبب مشارکت دماغ بر آید.

### علامتهای آن

اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد، دوار لازم آید، و اگر از عضوی دیگر بر می آید، نخست نشان آفت آن عضو پدید آید، پس " دوار" حادث گردد.

### علاج آن

اگر ماده اندر دماغ باشد، حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقویا و حب اصطمخیقون دهند، و اگر به مشارکت معده باشد " قی" فرمایند، و ازپس "قی"، معده را باطریفل کوچک و گلشکر و مصطکی و عود، قوت دهند، پس غرغره و عسطه فرمایند، و اندر طعام، گشنیز خشک، یا تر، بکار دارند. و اگر ماده، صفراوی باشد، معده را از پس " قی" به شراب غوره و شراب لیمو و مانند آن قوت دهند. و اگر دماغ سخت ضعیف باشد، بامداد وشبانگاه پست جو و اندکی گشنیز خشک، بریان کرده با شکر بیامیزند ولختی روغن گل یا روغن بنفشه برچکانند و بدهند. و از میوه ها، سیب و آبی (به) و انبرود (گلابی) موافق بود (۱۰۱)، و در " سرگشتن" و "کابوس" از غذاهای بخار کننده، چون سیر و پیاز و باقلی و گندنا ومانند آن پرهیز باید کردن، و به حب صبر با ایارج فیقرا و شحم حنظل یا قوقایا استفراغ کنند.

### صفت حب صبر

بگیرند: هلیله زرد و گل سرخ از هر یکی یک درم، حب کنند و آب مقل.

و اگر در معده خلطی باشد، "قی" فرمایند، و از پس "قی"، گلشکر بامصطکی و عود دهند، مصطکی نیم درم با اطریفل کوچک دهند، و در غذاهاگشنیز خشک کوفته با دارجینی آمیخته دهند.

## کابوس (Nightmare)

علت‌یست که مردم چون در خواب شوند، پندارند که چیزی گران برسینه ایشان است و ایشان را می فشارد و نفس ایشان تنگ میشود و آواز نتوانداد و نتواند جنبید. و این علت چون بسیار افتد، مقدمه "صرع" باشد، یا مقدمه "سکته" بود.

### علاج آن

اگر خون غلبه دارد، نخست رگ باید زدن، پس استفراغ کردن به ایاره فبقرا و شحم حنظل و غاریقون یا به حب اصطمخیقون یا به ایارج لوغازیو طبیخ افتمون، و غذا هر چه لطیف تر و اندک تر.

## تشنج (Convulsion)

### کزاز (Tetanus)

تشنج سه نوع است: یکی اندر عصب و عضله، عضو چون ممتلی گردد، عضله بهم بازآید و کوتاه شود و پهنا زیادت شود و بدان سبب آن عضو را درازتوان کرد، دوم آنکه عصبها و عضله ها از رطوبت اصلی خالی نشود (۱۰۲)، به سبب استفراغها و تحلیل که بیش از آن بوده باشد و این را "تشنج خشک" گویند، و سوم آنکه در باب "صرع" گفته آمد.

### علامت

"تشنج امتلایی" بیکبار افتد و "تشنج خشک"، اندک اندک و از پس استفراغها بسیار افتد.

### علاج آن

اما علاج "تشنج امتلایی" همچون علاج "فالج" است. و روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید کردن به نمک سوده و هزار اسفند (۱۰۳)، و اندرطبیح بابونه و شبت و سعتر و بونده دشتی و مرزنجوش و هزار اسفند و اکلیل الملک نشانندن، و بخار شراب که بر سنگهای گرم ریزند، به بینی رسانیدن. و بگیرند: روغن زیت کهن یک رطل بغدادی و موم یک وقیه و بگذازند و یک وقیه یا بیشتر فرفیون سوده برفکنند و بسرشند و طلی کنند، پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم. و "تشنج خشک" را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ جغندر و برگ کوک و برگ کدو نشانندن، و مهره های گردن و پشت به روغن بنفشه و به روغن کدو چرب دارند، و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم (۱۰۴) روغن سرشته بر سر و گردن او می نهندنیم گرم، و روغن کدو اندر بینی چکانند، سود دارد، و کشکاب با روغن بادام، و شکر و شیر خر (۱۰۵) با روغن بادام، و شوربا با مرغ

فربه دهند.

و علاج " کزاز " همچون علاج " تشنج " باشد یعنی تشنج خشک.

### **خدر (۱۰۶)**

خفتن و گران شدن دست و پای را به تازی خدر گویند. بیماران رافتد، و کسانی که آب سرد بسیار خورند و خدر مقدمه فالج باشد.

### **علاج آن**

قی کردن باشد، پس به حقنه تیز و به داروی مسهل و استفراغ کردن، و ماءالعسل الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن.

### **رعشه**

لرزیدن دست و پای را به تازی " رعشه " گویند. و بیشتر پیران رافتد و کسانی که آب سرد بسیار خورند و کسانی که شراب بسیار خورند و پیوسته خورند.

### **علاج آن**

همچون علاج " فالج " است و باز داشتن (۱۰۷) از شراب باشد، و روغن گل با روغن مورد و اندکی سرکه بر سر نهادن.

## **صداع و شقیقه گرم (شقیقه درد نیمه سر Hemicrany)**

### **علاج آن**

همچون علاج " سرسام گرم " باید کرد به قدر حاجت.

### **صداع و شقیقه سرد**

و علاج این، همچون علاج " سرسام سرد " بود و علاج " سبات " هر دو به آن تامل باید کرد والله اعلم.

### **توضیحات:**

۱ - در " مر "، " اختلال " آمده است.

۲ - در مج (۱)، " دردی دندان " و در " کا "، " درشتی و زردی " آمده است.

۳ - یعنی دو قسمت آن برود (تبخیر شود) \*

۴ - در "مر"، "آب دو انار که ماءالرمائین گویند" آمده است.

۵ - در مج (۱)، پس از "شیرخشت"، و "هندباء" [کاسنی] آمده است.

۶ - در "مر"، "شراب خرماى هندى" که در زیر خرما "تمر" نوشته شده و در مج (۱)، "طبیخ تمرهندی" آمده است و خرماى هندوی: خرماى هندو، خرماى هندى ۰۰۰ (هدایه المتعلمین) و خرماى هندى: تمرهندى (ناظم الاطباء)، خرماى هندى، ۰۰۰ خرماى هندو، اریه، اربو، تمرهندى (دهخدا) \*

۷ - در "مر": "نباید باشد" \*

۸ - حماض: ترشک (گیا) (Wood - Sorrel آریانپور) \* در نسخه "کا"، "حماض ترش و شراب زرشک و شراب انار و شراب لیمو" آمده است.



حماض ، ترشک - Wood-Sorrel

۹ - در "مر"، "ترنج ندارد" و در مج (۱)، "و ترنج" آمده است.

۱۰ - در "مر"، زیر کلمه "خرماى هندى"، "تمرهندى" آمده است. و "شراب بنفشه و آب خربزه هندى"، در آن

نسخه نیامده است، ایضا در "مر"، بر بالای "خریزه هندی"، کلمه "هندوانه مراد است" آمده است.

۱۱ - در "مر"، "هر شب" آمده است.

۱۲ - در "مر"، "گشاده" آمده است. گساریدن: ۰۰۰ بر طرف شدن تب، درد و مانند آن ۰۰۰ (معین) \*

۱۳ - ۰۰۰ نوعی آش که به بیماران دهند (قزوینی، یادداشتها، ۷:۷۸) (با گوشت یا بی گوشت) (معین) \* مزوره: غذائی که در آن گوشت باشد (ترجمه بحرالجمهر) \* پرهیزانه (دهخدا) \*

۱۴ - میشو: غله ای شبیه بکرسنه که جلبان نیز گویند. کرسنه: گیاهی که دانه اش را گاودانه گویند و نیز نام گیاهی دیگر (ناظم الاطباء) \* کرسنه: ۰۰۰ مشنک گاوی ۰۰۰ (بحرالجمهر) در "کا"، "میشوق" آمده است. (برای اطلاع بیشتر به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین مراجعه شود) \*

۱۵ - مسکه: روغنی ناگداخته، چربی که از شیر یا دوغ گیرند ۰۰۰ (معین) \*

۱۶ - دانه انار. در "مر"، "ناردان" در "کا"، "اناردانه" آمده و در مج ۱)، این کلمه نیامده است، در سایر نسخه ها پس از "ناردان"، "و زرشک" هم آمده است.

۱۷ - طفشیل: ماخوذ از تازی طفشیله. یک نوع طعامی که از عدس مقشربا سرکه پزند (ناظم الاطباء)، طفشیل: عدس پوست کنده پخته در سرکه (ترجمه بحرالجمهر)، در کانپور بالای کلمه طفشیل "نام غذا" آمده است، تفشله و تقشلیه (معین) \*

۱۸ - اختلافهای جزئی و تقدم و تاخرهایی در نسخه ها دیده شد. ضمنانسخه "مر"، یک نسخه تحت عنوان "صفت قرص طباشیر" اضافه دارد. طباشیر، گل سرخ، سماق پاک کرده هر یک پنج درم، تخم حماض تخم خرفه هر یک دودرمسنگ و نیم، صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته بریان کرده هر یک دودرم، شربت دو درم، یا شراب انار یا پست [سبوس، سبوسه و نخاله (معین)] جو.

۱۹ - در "مر"، "پس از میوه ها تر"، "و فقاغ" آمده است.

۲۰ - کلنگبین معرب آن جلنجبین، معجونی که از گل سرخ و انگبین (عسل) یا قند تهیه کنند ۰۰۰ (معین) \*  
Rose Preserve آریانپور) \*

۲۱ - در "مر"، "پودینه" آمده است.

۲۲ - "بسفایج" معرب "پس پایک" است (معین) \* Polypody of the oak (شلیمر) \*



**بسفایج ، پسیایک - Fernpolypody**

۲۳ - حاشا: آویشن شیرازی (معین) ، داروئی شبیه به آویش + + + (ناظم الاطباء) ، (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به لغت نامه دهخدا که این کلمه را بسیار مفصل و مشروح بیان کرده است) \*

۲۴ - در سایر نسخه ها، " تا عطسه " آمده است.

۲۵ - در سایر نسخه ها، " غرق " آمده است.

۲۶ - در سایر نسخه ها، پس از " عرق شود " ، " وفلافلی " آمده است.

۲۷ - سنجرینا: معجونی است و از ادویه مرکبه قویه است (دهخدا) ، شجرنیای بزرگ و کوچک (قانون) \*

۲۸ - مرزنگوش ، مرزنجوش ( Mouse -Ear آریانپور) = Sweet Majorum (شلیمر) \*



**مرزنگوش - MouseEar**

۲۹ - در " مر " ، " به سبب آنکه اندر روشنائی دوست و دشمن را توان دید و شناخت " آمده و مضمون همین مطلب در " کا " آمده است.

۳۰ - در " مر " ، " نتوان " آمده است.

۳۱ - در مج ۱) ، " هر نفسی " آمده است.

۳۲ - در " مر " ، " تنگ " آمده است و در " کا " ، نه " نیک " و نه " تنگ " هیچکدام نیامده است.

۳۳ - در سایر نسخه ها، پس از کلمه " دارد " ، عبارت " و در وی بماندهمچنان هر خیالی و صورتی که خداوند این علت را افتد به دشواری از اوزائل توان کرد " آمده است.

۳۴ - نسخه های " کا " و مج ۱) ، " سیرز " هم اضافه دارند. در " مر " ، فقط " سیرز " آمده است.

۳۵ - مراق: لایه خارجی پرده صفاق ۰۰۰ (معین) صفاق داخلی چسبیده به جدا شکم که همان Peritoneum (انگلیسی) (Peritoine فرانسوی) است.

۳۶ - در " مر " : " مستولی " .

۳۷ - شیق: آرزومند(منتهی الارب) (از اقرب الموارد) • آرزومند و حریص و پر میل (ناظم الاطباء)(تمام دهخدا) •

در " کا " ، بر بالای کلمه شیق " ای شهوت جماع " آمده است.

۳۸ - در این قسمت یعنی " علاج " در بعضی نسخه ها بمانند نسخه " مر " ، بعضی داروها اضافه بر نسخه اساس کار آمده است. بعلاوه، در حاشیه نسخه " مر " قریب شانزده نیم سطری شروح و نسخه هائی از داروها اضافه دارد.

۳۹ - شرح آن قبلا آمد. لازم به تذکر است که در باره " ایاره ها " یا " ایارجها " مطالب بسیاری در کتب طبیبی گذشته آمده است. چنانکه در کتاب پنجم قانون قریب بیست نوع ایارج آمده است. از قبیل ایارج " جالینوس " و " بقراط " و " اندروماخس " و غیره. یکی از این ایارج ها که ساخته " شیخ " است بنام وی در کتاب پنجم آمده است.

۴۰ - غاریقون: آغاریقون (آگاریک Latchagaric آریانیور) ، غاریقون: در قرابادین سه قسم قارچ را به این نام می نامند و آن قسم که غاریقون سفید نامیده میشود داروئی است مسهل (ناظم الاطباء) ، غاریقون: از ادویه قلبیه مفرح قلب ۰۰۰۰ (ترجمه بحرالخواهر) ، غاریقون ۰۰۰ قارچ معمولی، قارچ صحرائی ۰۰۰ Common Mushroom ، آغازیقون احمر، آغاریقون قرمز (Orange mushroom واژه نامه گیاهی) ، غاریقونها ۰۰۰ (گل گلاب) ، غاریقون: به تحفه رجوع شود که بسیار مشروح آمده است. این گیاه در طب قدیمی مورد استعمال فراوان داشته

است.



قارچ - Mushroom

۴۱ - اصطمخیقون: این کلمه، معرب " استوماچیک (Stomachic انگلیسی) یا استوماشیک (Stomachique فرانسوی) است که منظور شربت یا معجون گوارشی (معدی) است، بعباره اخری شربت مقوی معده است (ترجمه عیون الانباء) ابن ابی اصیبعه، ج ۱). ایضا به کتاب پنجم قانون مراجعه شود.

۴۲ - افسنتین: \* Roman Worm Wood (افسنطین رومی) \* در سایر نسخه ها، افسنتین آمده است.

۴۳ - قرفه [به کسر قاف و فتح فاء] \* \* \* پوست انار \* \* \* و نوعی دارچینی \* \* \* (ناظم الاطباء) \* \* \* نوعی دارچینی معروف به دارچین چینی (دهخدا) فرقه: دارچینی، قرفه، سلیخه، دارچینی، درخت دارچینی، دارچین سیلانی (Common Cinnamon tree واژه نامه گیاهی) \*



Cinamoon

۴۴ - قاقله: هل، قاقله صغار هل معمولی، قاقله گیا هل سیلانی (معین) Cardamoms ، (رجوع شود به تحفه و





**Cardomoms**

۴۵ - نارمشک: نام میوه ای هندی ••• (ناظم الاطباء) انار مشک، مشک الرمان ••• (معین) •

۴۶ - بهمن ••• بیخ نباتی مشابه ترب ستر و بیشتر کج و دو قسم است سرخ و سفید (ناظم الاطباء)، بهمن سرخ و سفید (هدایه المتعلمین، ص ۵۰۶)، بهمن احمر شاسترسون (Statice Limonium گل گلاب) •



**Statice Limonium - دارچینی ، دارچینی**

۴۷ - معرب درونه که درونک عقربی نیز گویند (ناظم الاطباء) درونه (هدایه المتعلمین ص ۴۵۴)، ذرونج: ذرونج عقربی که به شکل عقرب است... (ترجمه بحرالخواهر)، در برهان قاطع تحت عنوان ذرونج و درونک آمده است.

۴۸ - بادروج ایض: =White Basil= بادروج: گل بستان افروز. و گیاه خوشبوئیکه ریحان کوهی و تره خراسانی نیز گویند. بادروچه... بادروز...  
(ناظم الاطباء)، بادروج (Grand basilic) شرح اسماءالعقار) • بادروج لغه نبطی است و به عربی جوک و به فارسی ریحان کوهی نامند... (تحفه) •  
ریحان وحشی، ریحان بیابانی، ریحان بری (در واژه نامه گیاهی آمده) •  
بستان افروز: گل تاج خروس (ناظم الاطباء) •



**بادروج ، ریحان کوهی ، تره خراسانی - Grand basilic**

۴۹ - فرنجمشک: (Comon Calmit شلیمر)، فرنجمشک: افرنجمشک و به النگوی صحرائی (ناظم الاطباء)

۵۰ - در "مر" و "کا"، "طسوجی" آمده است. طسوج: معرب تسوک، تسوج ۱:۲۴ مثقال، وزن دو دانه از دانه های جو ۱:۴ دانگ... (معین) •

۵۱ - در مج ۱)، "آملج" و در "کا"، "أهله" آمده است. آمله صحیح است. آمله (Emblc Myrobolans شلیمر) •

۵۲ - در "کا" و مج ۱)، "با اطریفل کوچک یا ایارج فیکرا سوددارد" آمده است.

۵۳ - در مج ۱)، "روغن" نیامده است.

۵۴ - در "مر"، "بشویند" و در "کا"، "می شویند" آمده است.

۵۵ - در "کا"، "نمک هندی" آمده است.

۵۶ - شبیار: + + + و نام معجونی که در شب خوردند و خوابند و چون رفیق و مصاحب شب است آنرا شبیار گفته اند (ناظم الاطباء) •

۵۷ - لعوق: هر داروی لعاب دار که کم کم و به تدریج خوردند و لبسیدنی نیز گویند (ناظم الاطباء) (Loch شلیمر)

۵۸ - اکلیل الملک ناخنک (ناظم الاطباء) النفل King's Clover - Honey lotus - Meliot واژه نامه گیاهی)



ناخنک ، اکلیل الملک ، النفل - Honey Lotus

۵۹ - در مج (۱)، "و بیش پیشانی طلا کنند" و در "مر" و "کا"، "برصدغ و بیش سر طلا کنند" آمده است.

۶۰ - در سایر نسخه ها، "مویزج" آمده است.

۶۱ - در "کا"، "با سکنجبین عنصلی" آمده است. عنصل، بصل الفار، پیاز دریائی، پیاز دشتی Sea onion (واژه نامه گیاهی) •



پياز دشتی ، پياز دريائي ، بصل الفار ، عنصل - Sea onion

۶۲ - در ساير نسخه ها، "وج پرورده" و "زنجبيل پرورده" آمده است، ترنج • Citron



ترنج - Citron

۶۳ - وج [به فتح واو] نام داروئی که به فارسی "اگر ترکی" گویند (ناظم الاطباء)، اگیر ترکی (Common Sweetflag شلیمر) •



**وج ، اگیر ترکی - Sweetflag**

۶۴ - در مج (۱)، " در شیشه" و در " کا" ، " در ظرفی" و در " مر" ، " درخمیره" آمده است، خمیره خمیره خم کوچک  
خمچه (معین) \*

۶۵ - در " کا" ، " پیری" آمده است.

۶۶ - دوی: ۰۰۰ صوت که از آن چیزی فهمیده نشود، دوی ذباب [مگس] و دوی نحل [زنبور] (دهخدا) ، بانگ  
زنبور عسل (ناظم الاطباء) ، آواز مگس و پشه (غیاث، آندراج) ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) :اصطلاح پزشکی  
آوازی که آدمی شنود نه از خارج یعنی وجود خارجی نداشته باشد (یادداشت دهخدا) \*

۶۷ - کفک: کف دهان (دهخدا) در " مر" ، " کف" آمده است.

۶۸ - در " مر" ، " بهت و اشتباه" و در " کا" ، " بهت" آمده است.

۶۹ - انقردیا: ۰۰۰ بلادر (معین) ، بلادر (Marking Nut شلیمر) \* انقردیا: ماخوذ از یونانی - بلادر که میوه  
ایست هندی (ناظم الاطباء): ۰۰۰ به عربی ثمرالبلا در خوانند (برهان قاطع) \*



**بلادر - Marking Nut**

۷۰ - حلتیت Assa Foetida Plant انجدان، انگرد، شجره الحلتیت، انقوزه (واژه نامه گیاهی) \*



حلتیت ، انجدان، انگرد ، شجره الحلتیت، انقوزه - *Assa foetida*

۷۱ - کلنگ: کلند (Pic آریانپور) پرنده ایست ۰۰۰ غرنوق، غرنیق، غرائق، کرکی، قلنگ (معین) \*

۷۲ - بسباسه: معرب آن بسفایج (Common Polypody = واژه نامه گیاهی) \*



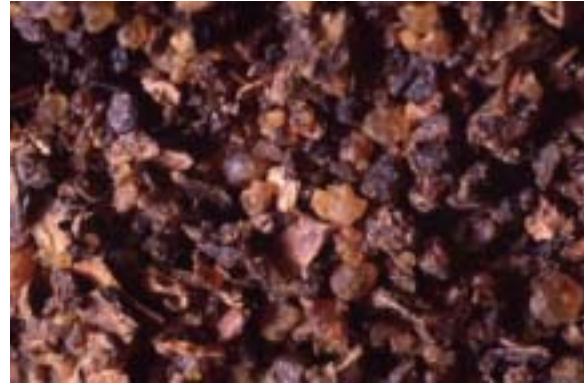
بسباسه ، بسفایج - *Common Polypody*

- ۷۳ - گوزبوا جوزبویا، از تیره بسباسه ها ۰۰۰ (معین) ، جوزبویاجوز هندی (Nutmeg شلیمر) •
- ۷۴ - ماءالاصول: مایع داروئی است که ظاهرا از بیخ نباتی چندگیرند. (یادداشت بخط مرحوم دهخدا) طرزتهیه ماءالاصول در هدایه المتعلمین مشروحا آمده است.
- ۷۵ - نسخه "مر" ، " با شحم حنظل و نمک" و " کا" ، " با شحم حنظل وملح" را اضافه دارد.
- ۷۶ - نسخه "کا" و "مر" ، " سکتته بودی" را اضافه دارند.
- ۷۷ - در سایر نسخه ها، پس از آرد " بدان سبب" آمده است.
- ۷۸ - در " کا" ، " روده" آمده است.
- ۷۹ - در " مر" و " کا" ، " و صرع عطسه بزرگ" آمده است.
- ۸۰ - در مج ۱، " ممکن" آمده است.
- ۸۱ - در سایر نسخه ها، " نباشد" آمده است.
- ۸۲ - در سایر نسخه ها، " خیره" آمده است.
- ۸۳ - در مج ۱، " گوشت بره" آمده است.
- ۸۴ - در مج ۱ و " مر" ، " جز گوشت" و در " کا" ، " خرگوش" آمده است.
- ۸۵ - در مج ۱، و " کا" ، " نخورد" آمده است.
- ۸۶ - در مج ۱، پس از کلمه " بدهند" ، " و از پس یک هفته به حقنه تیز" آمده است.
- ۸۷ - قوقویا: حب معروف که در تنقیه سر [ترشحات مایعات سر] عمل میشود. بدین سبب به قوقویا معروف است، چرا که قوقویا به معنا سر در سریانی است. قرقومعما: ثفل روغن زعفران است (از بحرالجواهر) • قرقومعما: شرح آن در کتاب پنجم قانون آمده است. ایضا قوقو معنا در لغت استینگاس آمده است.
- ۸۸ - تریاق اربعه: ۰۰۰ معجونی است دافع زهرها و مفید صرع و لقوه اجزایش چهار است: جنطیانا [Gentian] حب الغار [Laurel berry] زراوند[زراوند طویل [Long Birth - Wort و مر) [Myrrh] غیاث اللغه) (آندراج)

بگیرند زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر، از هر یکی راستا راست بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال (ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از دهخدا) (معادلهای انگلیسی از شلیمر) (ایضا رجوع شود به کتاب پنجم قانون و بحرالخواهر) \*



**Gentian - جنتیانا**



**Myrrh - مر**

- ۸۹ - سیسالیوس: ماخوذ از یونانی، انغوزه (ناظم الاطباء)، سیسالیوس تخم انجدان رومی (بحرالخواهر) \*
- ۹۰ - شلیتا: نام دارویی که در فالج و لقوه استعمال میکنند (ناظم الاطباء)، (ایضا رجوع شود به بحرالخواهر) \*
- ۹۱ - در "مر" و "کا"، پس از "می نهند" آمده است: صفت ضماد به شرح متن، در نسخه "مر"، در حاشیه این قسمت بر بالای سیسالیوس قریب سی نیم سطر در باره مواد متشکله سیسالیوس و خواص آن آورده شده است.
- ۹۲ - قردمانا: ماخوذ از یونانی. کرویای بری یا گیاهی شبیه بابونه ایضا کرویای بری (ناظم الاطباء) \* قردامون، قردمانه، قردمانی قاقله صغار ۰۰۰ (دهخدا) = Cardamomum = قاقله کبار (Round Cardamom شلیمر)، قردمانا: بعضی گویند که خرسم است و بعضی گویند که کراویه کوهی است (بحرالخواهر)



**Cardamom - قردمانه، قردمانا، قردمانی قاقله صغار**



۹۳ - بصل الفار: پیاز دشتی ••• پیاز موشی ••• (ناظم الاطباء) • عنصل، پیاز دریائی ••• Sea onion  
• Medicinal Squill (واژه نامه گیاهی) •



پیاز دریائی ، پیاز دشتی ، بصل الفار ، عنصل - Sea Onion

۹۴ - در " مر " ، " دردی " و در " کا " ، " دروی " آمده است.

۹۵ - مفلوج: فالج زده و گرفتار فالج (ناظم الاطباء) ، مفلوج: فالج، افلیج ( Paralyzed, Paralytic, Paraplegic آریانپور) •

۹۶ - خدر: سستی، خواب رفتگی اعضاء بدن، کرخی.

۹۷ - شیطرج: داروئی هندی و بسیار تیزوتند، شیطره شاهتره (ناظم الاطباء) (Fumitory آریانپور) •



شاهتره ، شیطرج - Fumitory

۹۸ - تریاق کبیر تریاق بزرگ که به تریاق فاروق نیز نامیده می شد. تریاق فاروق مرکب از تعداد زیادی مواد بوده است. تریاق Theriaque Antidote پادزهر فادزهر، تریاق فاروق Electuary - Theriac برای اطلاع بیشتر به برهان قاطع و ناظم الاطباء مراجعه شود) •

۹۹ - نسخه "مر"، کلمات "نافع باشد و غرغره" را اضافه دارد.

۱۰۰ - سرگستگی: حیرت و تحیر و تعجب و شوریدگی و وپیشانی و گمراهی (ناظم الاطباء)، دوار، سرگیجه، گیجی (Vertigo آریانپور)، دوار: گردش سر، سرگردان، سدر [به کسر سین] [مقدمه الادب]، (ایضا به بحرالجاوهرمراجعه شود) •

۱۰۱ - در سایر نسخه ها، جملات پس از "موافق بود" تا "آمیخته دهند" دیده نشد.

۱۰۲ - در مج (۱) و "کا"، "شود" و در "مر"، "گردد" آمده است.

۱۰۳ - در "مر"، "هل اسفند" آمده است، در مج (۱)، "و از آب گرم" آمده است.

۱۰۴ - موم روغن: قیروطی (ذخیره خوارزمشاهی) (بحرالجاوهر) • مخلوطی از موم و روغن که قیروطی نیز گویند (ناظم الاطباء) • ترکیبی است از موم و روغن و چیزهای چند که ترکهای پا و دست را بکار است. معجونی که از موم و پیه گداخته و آب چغندر کنند طلی را بر شقاقها که از سرما یا آب سرد بر پای یا دست پدید آید (یادداشت مرحوم دهخدا) • قیروتی: (یونانی) موم روغن (برهان) (تحفه حکیم مومن) (ذخیره خوارزمشاهی) • بعضی گویند مرهمی باشد که آنرا از گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافورو موم سازند ••• (دهخدا) •

۱۰۵ - در سایر نسخه ها، "شیرخر" دیده نشد.

۱۰۶ - اگر چه با عنوان "خدر" قبلا مطالبی ذکر شد ولی در اینجا از سیاق عبارت و توضیح مطلب بر میاید که فصلی جداگانه باشد.

۱۰۷ - در سایر نسخه ها، "باز ایستادن" آمده است.